



درس شانزدهم

طنز پردازی

اسفندیار در چشم پزشکی!!

پس «اسفندیار» آهی سرد از دل پر درد برکشید و گفت: همشیره، تا شش ماه دیگر، چشم جهان بین من، نابینا نخواهد شد؟

«سکرتر» گفت: آن دیگر مسئله خودتان است! وقت آقای دکتر تا شش ماه پر شده و بعداً هم می رود خارج!

«اسفندیار» گفت: ما از شهرستان زنگ می زنیم. این «رستم زال» با تیر دو شعبه زده به چشممان! پس ما چه کنیم!

«سکرتر» گفت: می خواستی دعوا نکنی... یک سال دیگر تلفن کن.

«اسفندیار» گفت: ما دعوا نکردیم. شاهد داریم. این «رستم» خودش اهل دعوا می باشد. با همه دعوا نموده... «حکیم ابوالقاسم فردوسی» هم شهادت داده؛ استشهاد محلی تماماً در کلانتری موجود است.

چون دم گرم «اسفندیار» در آهن سرد «سکرتر» مؤثر نیفتاد، یک بار دیگر آهی سرد از دل پر درد برکشید و گوشی را گذاشت که یک سال بعد زنگ بزند!

لطفاً بقیه داستان و آخر و عاقبت کار اسفندیار را در شاهنامه فردوسی بخوانید!

در نوشتهٔ بالا، نویسنده یکی از مشکلات اجتماعی روزگار ما را با زبانی خاص بیان کرده است. او با استفاده از داستان رستم و اسفندیار و گنجاندن مفاهیم و اصطلاحات امروزی در آن، نوشته را از حالت متعارف آن خارج کرده است. این بیان غیرمتعارف و خنده‌آور، با بزرگ‌نمایی کاستی‌ها و زشتی‌ها نوعی نقد محسوب می‌شود و تأثیر آن به مراتب از انتقادهای جدی بیشتر است. در نوشته‌ها به این گونه بیان طنز گفته می‌شود.

همان‌طور که در مثال بالا مشاهده کردید، نویسنده با برهم زدن نظم و تناسب متعارف و دگرگون کردن حوادث و اشخاص، چهره‌هایی (Type) می‌آفریند که در وجود آنها زشتی‌ها و پلستی‌ها به نحو بارزی به نمایش گذاشته می‌شود. آن چنان که خواننده به عکس آن صفات یعنی به زیبایی و پاکی، متوجه و رهنمون می‌گردد. به این نمونه از عبید زاکانی توجه کنید.

«ظریفی مرغی بریان در سفرهٔ بخیلی دید که سه روز بی‌دری بود و [آن را] نمی‌خورد. گفت: عمر این مرغ بعد از مرگ درازتر از عمر اوست پیش از مرگ!»

خندهٔ حاصل از طنز، خندهٔ شادمانی نیست؛ خنده‌ای است تلخ و دردناک که شخص یا مطلب مورد انتقاد را سرزنش می‌کند و به او سرکوفت می‌زند.

آن‌گاه که زبانِ جدّ اثر نمی‌گذارد، نویسنده نقد را به شوخی می‌آراید و با غیرواقعی جلوه دادن امور، حقیقت را در ذهن خواننده برجسته‌تر می‌کند؛ برای مثال، سعدی در باب دوم گلستان، در سرزنش ریاکاری و ریاکاران و زشت نشان دادن عمل آنان، حکایت زیر را با چاشنی طنز درآمیخته است.

«زاهدی مهمانِ پادشاهی بود. چون به طعام بنشستند، کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند، بیش از آن کرد که عادت او بود تا ظن صلاح در حق او زیادت شود.

چون به مقام خویش باز آمد، سفره خواست تا تناولی کند. پسری داشت صاحب فراست؛ گفت: ای پدر، باری به دعوتِ سلطان طعام نخوردی؟ گفت: در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید. گفت: نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید!»

مولوی نیز مدعیان دروغین را با ظرافت خاصی مورد انتقاد قرار می‌دهد:

از کجا می‌آیی، ای فرخنده پی
گفت: خود پیداست از زانوی تو!

آن یکی پرسید اشتر را که هی
گفت: از حمامِ گرم کویِ تو

در گنجینه ضرب المثل‌های شیرین فارسی نیز، این گونه انتقادهای توأم با طنز فراوان

دیده می‌شود :

□ دهنه جیبش را تار عنکبوت گرفته!

□ خرا که به عروسی می‌برند برای خوشی نیست؛ برای آب‌کشی است!

□ فضول را بردند جهنم، گفت هیزمش تراست!

□ یکی نان نداشت بخورد، پیاز می‌خورد اشتهاش باز شود!

نویسندگان از شیوه‌های مختلفی برای ساخت طنز استفاده می‌کنند که اساس همه آنها

«برهم زدن عادت‌ها» است. با بزرگ‌نمایی و اغراق در توصیف چهره و حالات و خصایص

انسانی می‌توان یک نوشته را طنزآمیز ساخت؛ مثلاً در داستان کباب‌غاز که سال پیش

خواندید، پسرعموی نویسنده این گونه وصف شده است :

«... دیدم - ماشاءالله، چشم بد دور - آقا و اترقیده‌اند. قدش درازتر و تک و پوزش کریه‌تر شده

است. گردنش مثل گردن همان‌غاز مادر مرده‌ای بود که همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود.

از توصیف لباسش بهتر است بگذرم ولی همین قدر می‌دانم که سرزانه‌های شلوارش که از بس شسته

بودند به قدر یک وجب خورد رفته بود، چنان باد کرده بود که راستی راستی تصور کردم دو رأس هندوانه

از جایی کش رفته و در آن جا مخفی کرده است!...»

یکی از راه‌های ساخت طنز، کش‌دار کردن یک موضوع یا ماجراست. در نمونه

زیر، نویسنده در انتقاد از انسان‌هایی که به جای پرداختن به اصل مطلب، با حاشیه‌پردازی

و روده‌درازی مطلب اصلی را به عمد به فراموشی می‌سپارند، چنین آورده است :

مطلبی که می‌خواهم بنویسم یک مطلب صددرصد تاریخی و تحقیقی است و مربوط می‌شود به

چگونگی مرگ یا خودکشی آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نازی، که تا به حال مجهول مانده است.

وقتی متفقین برلن را محاصره کردند و آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نازی، شکست خود را مسلم

دید، به آجودان مخصوصش وصیت کرد که او را با هفت تیر بکشد و جسدش را بسوزاند.

هفت تیر نوعی اسلحه کمری بود که در کارخانه «برنو» ساخته می‌شد و در واقع، یک نوع اسلحه

آتشین به شمار می‌رفت.

سابق بر این، کسانی که در جنگ‌ها شرکت می‌کردند، معمولاً برای کشتن افراد از اسلحه آتشین،

از قبیل تفنگ‌های دولول، ساچمه‌ای و «ورنل» و تفنگی معروف به «تفنگ حسن موسی» استفاده

می نمودند اما چرا این تفنگ به نام تفنگ حسن موسی معروف شده بود؟ برای اینکه تفنگ حسن موسی تفنگی بود دراز و یک تیر که سازنده اش مردی بود به نام حسن موسی؛ یعنی حسن موسی نامی این تفنگ را می ساخت و چنان چه حسن موسی این تفنگ را نمی ساخت، کسی دیگری نبود که به جای او بسازد. چون اگر می بود و می ساخت، دیگر آن تفنگ به نام حسن موسی معروف نمی شد و معروفیت (تفنگ حسن موسی) به خاطر اسم سازنده آن است. مثل تار یحیی و این تار یحیی ...

(یک تحقیق تاریخی - خسرو شاهانی)

این نوشته طنز آلود همین گونه ادامه می یابد و در آن به ده ها موضوع اشاره می شود جز اصل مطلب و آن گاه این گونه پایان می یابد :

«حالا فهمیدید که هیتلر را چطوری کشتند و چگونه جسدش را سوزاندند؟!»

ممکن است نوشته طنزآمیز از حوادث و موضوعات عادی و معمولی زندگی آغاز گردد و یک باره، از این وقایع برای تبیین مسائل سیاسی و اجتماعی استفاده شود. نظیر آنچه در سال اول، در درس «مشروطه خالی» از علامه دهخدا خواندید.

یکی از شگردهای طنزپردازان جابه جا کردن حوادث و وقایع است. گاه به سبب اشتباهی که در کاری صورت می گیرد، حوادث خنده داری ایجاد می شود؛ مثل حکایت زیر از مثنوی مولوی :

کری می خواست به عیادت بیماری برود؛ اندیشید که هنگام احوال پرسی ممکن است صدای او را نشنوم و پاسخی ناشایسته بدهم، از این رو در بی چاره برآمد و بالأخره با خود گفت : بهتر است پرسش ها را پیش از رفتن بسنجم و پاسخ را نیز برآورد کنم تا دچار اشتباه نشوم؛ بنابراین، پرسش های خود را چنین پیش بینی کرد :

ابتدا از او می پرسم، حالت بهتر است؟ او خواهد گفت «آری» من در جواب می گویم : خدا را شکر. بعد از او می پرسم چه خورده ای؟ لابد نام غذایی را خواهد آورد. من می گویم گوارا باد. در پایان می پرسم پزشکت کیست؟ نام پزشکی را می گوید و من پاسخ می دهم : مقدمش مبارک باد. چون به خانه بیمار رسید، همان گونه که از پیش آماده شده بود، به احوال پرسی پرداخت : گفت : «چونی؟»، گفت : «مردم»، گفت : «شکر». بیمار از این سخن بی جا سخت برآشفته. بعد از آن گفتش «چه خوردی؟» گفت : «زهر»، کرگفت : «گوارا باد داروی خوبی است» بیمار از این پاسخ نیز بیشتر به خود پیچید. بعد از آن گفت : «از طبیبان کیست او کاو همی آید به چاره پیش تو؟»

بیمار که آشفتنگی و ناراحتی‌اش به نهایت رسیده بود، در پاسخ، گفت:

«عزرائیل می‌آید، برو» گفت: «پایش بس مبارک، شادشو!»

از دیگر شیوه‌های ساخت طنز، نقیضه‌پردازی یا تقلید از آثار ادبی است. در نمونه زیر، نویسنده با تقلید از شیوه نویسندگان قدیم، یکی از موضوعات اجتماعی عصر ما را نقد و داوری کرده است.

قبض آب

ابوالمراد جیلانی مردی بود صاحب رأی و صائب نظر. مردان، بسیار داشت و پیروان بی‌شمار. روزی بر سکوی خانه نشسته بود و مردان گرد وی حلقه زده بودند و حلّ مشکل می‌کردند. مردی گفت: «ای پیر، مرا با اهل خانه جنگ افتاده است و اهل، مرا از خانه بیرون رانده و در، بسته.» گفت: «به خانه آیم و آشتی تو با اهل، باز کنیم.» و چنین شد.

مردی گفت: «ای پیر، صاحب خانه مرا گوید که بیرون شو.» گفت: «صاحب خانه را بگوی که پیر گوید، خانه بر من بیخس و خود بیرون شو.» و چنین شد.

مردی گفت: «ای پیر، صد درم سنگ زرّ نَب می‌جویم» گفت: «بیایی» و چنین شد.

یک مردان می‌آمدند و مراد می‌جستند از ابوالمراد.

ناگاه مردی درآمد و عریضه‌ای بداد سرگشاده و برفت.

ابوالمراد، نخست آن عریضه ببوید و ببوسید و بر دیده نهاد و سپس، خواندن بی‌اغازید.

ناگاهی، کف بر لب آورد و فریاد زد: «آب، آب.» و از سکو درغلتید و بیهوش بیوفتاد.

مردان بر گرد وی جمع آمدند و چندان که پف نم بر صورت وی زدند و گاه گل در دماغ وی

گرفتند، باهوش نیامد.

پس او را به بیمارستان بردند و در «سی. سی. یو» بخوابانیدند که مگر سکنهٔ ملیح! کرده است.

ساعتی در آن حالت بی‌ود تا طبیب بیامد و گفت: «ای پیر، تو را چه افتاده است؟»

ابوالمراد از لحن وی بدانست که طبیب از مردان وی است. پس زبان باز کرد و گفت: «آب،

آب.» آب بیاوردند که: «بنوش.» نوشید و بمرد — رحمه الله علیه. —

مردان بر جنازه وی گرد آمدند و می‌گریستند که: «دریغا، آن پیر روشن ضمیر و آن شیر بیشهٔ

تدبیر که به یک عریضه از پای درافتاد و بمرد.»

مردی گفت: «ای یاران، شاید بود که آن عریضه باز نگریم تا چه شَعُودَه و طامات در آن نوشته

است؟ باشد که علت تشنگی وی دریابیم و سبب موت باز شناسیم.»
 عریضه بگشودند. قبض آب بهای خانگاه ابوالمراد بود - آنارالله برهانه - به نرخ تصاعدی! و
 جز آن، هیچ نبود. تمت.

(به نقل از مجله گل آقا)

در یک نوشته طنزآمیز، وجود غلط‌های املائی که آگاهانه به کار می‌روند، قدرت طنز
 نوشته را بالا می‌برند؛ مثلاً «طنزیم» کنندگان به جای تنظیم کنندگان.
 در برخی از نوشته‌های طنزآلود، نویسنده به کمک بازی با کلمات، لطایف و نکات
 دل‌چسب و جدایی به وجود می‌آورد.
 بهره‌گیری از فرهنگ غنی عامه شامل ضرب‌المثل‌ها، کنایات و واژگان عامیانه نیز
 بر قدرت طنز می‌افزاید. جمال‌زاده، هدایت و دهخدا از این شیوه به خوبی بهره گرفته‌اند.

بیاموزیم



تلفظ کدام یک از کلماتی که زیر آنها خط کشیده شده، درست است؟

الف) مفاد / مفاد این نامه را به اطلاع همگان رساندم.

ب) دماغ / دماغ بشر کجایش خارق العاده‌ای دارد.

مفاد (اسم مفعول از مصدر عربی افاده) به معنی آنچه از یک متن

(یا...) برداشت می‌شود، به همین شکل صحیح است و تلفظ دیگر آن درست

نیست.

کلمهٔ دماغ به معنی مغز با توجه به کاربرد آن در متن، به همین شکل درست است.

دماغ عضوی از بدن است که هیچ تناسبی با جملهٔ بالا ندارد؛ بنابراین، واژگانی چون مفاد و دماغ با توجه به معنی مستقل هر کدام، یک تلفظی هستند. اکنون به نمونه‌های دیگری توجه کنید.

تلفظ نادرست	تلفظ درست
پُر مخاطب	پَر مخاطب
تار و تَبور	تار و تَبور
خِجَل	خَبَل
خِلَطِ مَبِث	خَبَلِ مَبِث
ضُروری	ضَبَروری
کَبِر سن	کَبَر سن

خودآزمایی

۱) به کمک یکی از ضرب‌المثل‌های زیر، مطلبی طنزآمیز بنویسید.

شتر در خواب بیند پنبه دانه.

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوستر زدند گردن مسگری

به روباه گفتند شاهدت کو؟ گفت دُم!

۲) با بررسی دو نمونه از آثار طنز معاصران، بنویسید نویسندگان آنها از چه شیوه‌ای برای

طنزپردازی استفاده کرده‌اند.

۳) با مراجعه به فرهنگ لغت بنویسید، کدام تلفظ درست است.

مُتَمِّمِ فَعْلٍ، مَصَوِّتِ كَوْتَاهِ، مَضَافٌ اِلَيْهِ،

مُتَمِّمِ فَعْلٍ، مَصَوِّتِ كَوْتَاهِ، مَضَافٌ اِلَيْهِ.

۴) معانی مختلف فعل را در جمله‌های زیر توضیح دهید.

او دندان خود را کشید.

علی (ع) رنج بسیاری کشید.

آرش، زه کمان را کشید.

۵) در جمله‌های زیر، نقش دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید.

دل بستگی شما به مطالعه کتاب را می‌ستاییم.

بوی نان‌های تنوری و دود هیزم‌های معطر، فضای ده را پر کرده بود.

مطالعه ادبیات سرزمین‌ها ما را با اندیشه‌ها، باورها و تحولات فرهنگی دیگر ملت‌ها آشنا می‌سازد.



ساختمان واژه (۱)

از نظر ساخت، واژه‌ها را می‌توان به دو نوع زیر تقسیم کرد:

(۱) ساده

آن است که فقط یک تکواژ داشته باشد: گوسفند، بیابان، خوش، هوا، گنجشک، ابریشم.

(۲) غیرساده

آن است که بیش از یک جزء دارد و بر سه نوع است:

(الف) مرکب: آن است که از دو تکواژ آزاد یا بیشتر تشکیل شود: چهارراه، یک‌رنگ، میان‌وند، دوپهلوی، سه‌گوش، گلاب‌پاش، مداد پاک‌کن.

(ب) مشتق: واژه‌ای است که از یک تکواژ آزاد و یک یا چند وند تشکیل شود: دانشمند، رفتن، گفتار، آمیزه، دردمند، خوبی، کمانک، بهاره.

(پ) مشتق - مرکب: واژه‌ای است که ویژگی مرکب و مشتق را با هم داشته باشد: هیچ‌کاره، نوجوانی، دانشسرا، ناخودآگاه، کشت و کشتار، حلقه به گوش، سرتاپا، سه‌گوشه.

در مورد انواع واژه، نکات زیر را باید در نظر گرفت:

(۱) در واژه‌های غیرساده، هیچ تکواژی نمی‌تواند در میان اجزای تشکیل‌دهنده واژه

قرار گیرد، مثلاً در واژه‌های خوش‌نویس، کتابخانه، دانشسرا، دو پهلوی، سه گوشه و امثال آن، آوردن گروه‌های اسمی وابسته‌دار، تنها به این شکل درست است :

خوش‌نویس‌ها، این خوش‌نویس، کدام خوش‌نویس؟ خوش‌نویس ممتاز
 کتابخانه‌ها، این کتابخانه‌ها، کدام کتابخانه‌ها؟ کتابخانه عمومی
 اما به شکل‌های زیر یا مانند آن نمی‌تواند بیاید :

خوش‌ها نویس، خوش این نویس، خوش کدام نویس‌ها؟ خوش ممتاز نویس.
 اگر بتوان در میان دو تکواژ، تکواژ دیگری قرار داد، این امر نشان می‌دهد که تکواژها از هم جدا هستند؛ مثل :

گل سرخ ← گلی سرخ، گل‌های سرخ.

گل بنفشه ← گل‌های بنفشه.

این ملاک را می‌توان در تشخیص واژه‌های ساده از غیرساده به کار برد.

فَعَالِيَّت

شیوه تشخیص اسم ساده و غیرساده را با فعل ساده و غیرساده مقایسه

کنید.

۲) اجزای واژه‌های غیرساده گاه آن‌چنان با هم ادغام می‌شوند که تشخیص ساده از غیرساده ممکن نیست؛ مثلاً می‌دانیم که «دشوار» از دو جزء «دش + وار» ساخته شده است اما امروزه این نوع واژه‌ها از نظر اهل زبان، ساده به شمار می‌آیند؛ چون اهل زبان پیشینه باستانی زبان را در نظر نمی‌گیرند؛ بنابراین، واژه‌هایی مثل تابستان، زمستان، دبستان، ساربان، خلبان، شبان، زرخدان، ناودان، خاندان، سیاوش، سهراب، رستم، تهمینه، شیرین، دستگاه، استوار، بنگاه، پگاه، غنچه، پارچه، کلوچه، مژه، دیوار، دیوانه و وادار را باید ساده به حساب آورد. در موارد مشابه نیز وضعیت امروز واژه‌ها مورد نظر است نه شکل تاریخی آنها.

۳) مجموع مضاف و مضاف‌الیه یا صفت و موصوف یا ترکیب‌های عطفی، با هم تشکیل یک کلمه می‌دهند، نه بیشتر؛ مثلاً پسرِ دایی، صاحبِ خانه، شاگردِ خیاط، چلو و کباب و کارِ دستی.

در این ترکیب‌ها تکواژ میانی (وند) به تدریج حذف می‌شود؛ یعنی این واژه‌ها پس از مدتی به صورت: پسرِ دایی، صاحبِ خانه، شاگردِ خیاط، چلو کباب و کارِ دستی در می‌آیند.

فَعَالِيَّت

با توجه به نکتهٔ ۳، مواردی را پیدا کنید که تکواژ میانی (وند میانی) آنها حذف شده یا در زبان گفتار در حال حذف شدن باشند.

واژه‌های مرکب

۱) اسم + اسم ← اسم: کتابخانه، گل‌خانه، کارخانه، صندوق‌خانه، خون‌بها، شب‌کلاه، گردن‌بند، دست‌بند، خارپشت، سنگ‌پشت، شترمرغ، شاهکار، گاوصندوق، دست‌مایه، آلوبخارا، چوب‌لباس، نی‌شکر، جانماز، کاه‌گل، گلاب، صورت‌حساب.

۲) اسم + بن مضارع ← اسم: گوش‌مال، دست‌بوس، هواپیما، آشپز، نامه‌رسان، کف‌گیر، نمک‌پاش، مدادتراش، دماسنج، خط‌کش.

۳) صفت + اسم ← اسم: سفیدرود، سیاه‌چادر، هزارپا، چهارپا، سه‌تار، سه‌گوش، نخست‌وزیر، چهل‌چراغ.

۴) ضمیر + بن مضارع ← اسم: خودنویس، خودرو، خودتراش، خودآموز.

۵) صفت / قید + بن مضارع ← اسم: زیرنویس، بالاپوش، روانداز، زیرگذر، روکش، زودپز، دوربین، دورنما، بالابر.

۶) صفت / قید + اسم ← اسم: بالادست، بالاخانه، زیرجامه، زیرزمین، زیربنا، پس‌کوچه، پیش‌برده، پیشخوان.

۷) اسم + صفت ← صفت: قدبلند، بالا بلند، گردن‌کلفت، ریش‌سفید، پابره‌نه.

۸) صفت + اسم ← صفت : رادمرد، بلندقد، زبردست، خوش بخت، سفید پوست، تنگ چشم، خوش خط، بدگمان، پرزور، کم دوام، بزرگ سال.

۹) اسم + بن مضارع ← صفت : خداشناس، وطن خواه، هیجان انگیز، نفرت بار، تعجب آور، طالع بین، خداپسند، چادر نشین، بیابان گرد، رهگذر، محبت آمیز، دست نویس، راهنما.

۱۰) ضمیر + بن مضارع ← صفت : خودخواه، خودبین، خودجوش، خویشتن دار، خویشتن شناس.

۱۱) صفت + بن مضارع ← صفت : زودگذر، خوش نویس، دیریاب، زودرس، نوآموز.

بیاموزیم



کلمات زیر را تلفظ کنید.

قذشکن، برفقاده، انبار، زودتر

این کلمات را چنین تلفظ می‌کنیم: قن شکن، برفقاده، امبار، زوتر، چرا

صورت گفتاری این کلمات با صورت نوشتاری آنها معادل نیست؛ برای

مثال در کلمه قذشکن حرف «د» نوشته می‌شود اما واج /د/ به تلفظ نمی‌آید.

این اختلاف تلفظ به دلیل ویژگی‌های آوایی زبان است و در

طول زمان اتفاق می افتد. این دگرگونی‌ها را «فرایندهای واجی» می‌نامند.
حال می‌توانید علت دو تلفظی‌های زبان را به‌گمک این قانون دریابید.
فرایندهای واجی در همهٔ زبان‌ها اتفاق می‌افتد.

این فرایندها در اشکال: «کاهش»، «افزایش»، «ابدال» و «ادغام»
پدید می‌آیند. در «بیاموزیم»‌های بعد با فرایندهای واجی بیشتر آشنا خواهید شد.

خودآزمایی

(۱) برخی از واژه‌های مرکب، در اصل یک گروه اسمی هستند که ممکن است در آنها جای هسته و وابسته عوض شده باشد. مطابق نمونه پنج مثال پیدا کنید.

گل‌خانه ← خانه گل

(۲) برخی از واژه‌های مرکب، در حقیقت فشرده یک جمله سه جزئی با مفعول اند که گاهی مفعولشان همراه وابسته آمده است. پنج نمونه از هر نوع را بیابید و مفعول آنها را پیدا کنید.

خداشناس ← کسی که خدا را می‌شناسد.

خوش‌حال ← کسی که حالی خوش دارد.

(۳) مطلبی طنزآمیز بنویسید.



کلمات دخیل در املائی فارسی (۱)

توضیح	مثال	نوع	کلمات دخیل	ردیف
این کلمات بی نشان هستند. یعنی نشانه‌هایی از «ال»، «حروف جازه» و «تنوین» که خاص عربی است، ندارند.	کتاب، قلم، استنساخ، تألیف، تصحیح، مقابله، طبع، نشر	اسم	بی نشان	۱
این کلمات و مشابه اینها با نشان «ال» عربی همراه هستند.	السَّاعه، السَّلَام، الغرض، القصَّه، الباقي، التَّهَّايه، الآن، البتَّه، الغياث	ال + اسم	نشان دار	۲
تنوین نصب «ا» این کلمات را نشان دار ساخته است.	شخصاً، عجالتاً، ندرتاً، اتفاقاً، فعلاً، نسبتاً، عملاً، استثنائاً	اسم + ا		
این کلمات و مشابه اینها معمولاً از یک حرف و یک اسم عربی ساخته شده‌اند که به آنها «جاز و مجرور» می‌گویند.	لذا، علی هذا، لهذا، علی رغم، علی القاعده، مع الوصف، من جمله، بلاشک، بحمدالله، بلا تشبیه، من باب	حرف + اسم		

ردیف	کلمات دخیل	نوع	مثال	توضیح
۲	نشان دار	اسم + ال + اسم	خاتم الأنبياء، امير المؤمنين، سيد الشهداء، سيد الساجدين، قبة الخضراء، مشعر الحرام، سدرۃ المنتهى	املای این کلمات (اعلام و اشخاص) که در عربی معمولاً مضاف و مضاف‌الیه یا موصوف و صفت هستند، به تبعیت از رسم الخط عربی است.
		اسم + ال + اسم	مختلف الأضلاع، كثير الانتشار، مشترك المنافع، متساوی الساقين، سريع السير، موقوف المعاني	اصطلاحات علمی، حقوقی، اجتماعی و ... بخش دیگری از کلمات دخیل عربی است و رعایت املای صحیح آنها ضروری است.

چند یادآوری :

۱) اگر به یک صفحه از کتاب یا روزنامه دقت کنید، کلمات فراوانی را خواهید دید که دخیل هستند؛ یعنی در اصل فارسی نبوده‌اند اما در طول تاریخ با زبان فارسی آمیخته شده و سرانجام بخش عظیمی از واژگان زبان ما را تشکیل داده‌اند. به این جمله که بارها آن را در مسیر آمد و رفت خود دیده‌اید، دقت کنید :

استعمال دخانیات اکیداً ممنوع است.

در جمله بالا فقط به کلمه «است» برمی‌خوریم که فارسی سره است. اما سایر کلمات، دخیل عربی هستند این واژگان که در تاریخ و فرهنگ ما عمری طولانی دارند، دیگر بیگانه تلقی نمی‌شوند و بخش عمده‌ای از زبان رایج ما را تشکیل می‌دهند. کلمات دخیل در مقایسه با اصل عربی خود تغییرات آوایی و املایی وسیعی را متناسب با زبان فارسی معیار پذیرفته‌اند. در زبان‌های پیشرفته دنیا چنین داد و ستدهای زبانی معمول و رایج است.

کلمات دخیل یاد شده (عربی یا غیرعربی) غیر از کلماتی هستند که بی هیچ سابقه تاریخی و فرهنگی یک باره، بر اثر تقلید و سلیقه شخصی افراد معدودی از زبان‌های دیگر وارد زبان فارسی می‌شوند و باید از به کار بردن آنها پرهیز کنیم و معادل فارسی‌شان را به کار ببریم.

تعداد فراوانی از کلمات دخیل عربی در فارسی «بی‌نشان» اند؛ یعنی از نظر ساختار، فاقد «ال» یا «حرف جرّ و...» یا «تنوین» هستند. چند مثال دیگر (غیر از آنچه در جدول ردیف ۱ آمده است): صفحه، دقت، کلمات، دخیل، اصل، طول، تاریخ، عظیم، تشکیل، مسیر و... این کلمات معمولاً حاوی حروف خاص عربی هستند و همان‌طور که در سال گذشته خواندید، از مقوله «گزینش‌های املائی» هستند و باید در نوشتن آنها دقت کرد.

۲) کلماتی مانند «السّاعه، السّلام، الغرض، القصّه و...» نشان‌دار هستند. «ال» این کلمات همیشه نوشته می‌شود و دو گونه کاربرد دارد: اول در کلماتی که با حروف قمری آغاز می‌شوند (ال + غرض، ال + قصّه). در این صورت، حرف «ل» نیز تلفظ می‌گردد؛ دوم در کلماتی که با حروف شمسی آغاز می‌شوند (ال + ساعه، ال + سلام). در این صورت حرف «ل» به تلفظ نمی‌آید و به جای آن حرف شمسی (س، ...) مشدّد تلفظ می‌شود.

۳) کلمات دخیل عربی «شخصاً، عجالتاً، ندرتاً و...» نشان‌دارند. این کلمات در فارسی – بدون استثنا – نقش قیدی می‌بایند. به کاربردن آنها در حدّ اعتدال توصیه می‌شود. رعایت «الف» و «اے» در املائی این قبیل کلمات الزامی است.

۴) کلمات «لذا، علی‌هذا، من جمله و...» در عربی از یک حرف و یک اسم تشکیل شده‌اند که به آنها «جاژ و مجرور» می‌گویند. این کلمات نیز «نشان‌دار» هستند و معمولاً در زبان فارسی نقش قیدی دارند. چند مثال دیگر: علی‌الاصول، عن قریب، من بعد، الی آخر. املائی کلماتی مانند «علی‌هذا، علی‌رغم، عن قریب و من بعد» به همین شکل ترجیح دارد و به شکل متّصل توصیه نمی‌شود. (~~علی‌هذا~~، ~~علی‌رغم~~، ~~عن قریب~~ و ~~من بعد~~)

۵) کلمات دخیل «خاتم الانبیاء، امیر المؤمنین، سیّد الشهداء و...» از مقوله «اعلام و اشخاص» هستند و با داشتن «ال» نشان‌دار شده‌اند. این کلمات در عربی یا مضاف و مضاف‌الیه هستند (خاتم الانبیاء، امیر المؤمنین) یا موصوف و صفت (قُبّة الخضر، سِدرة المنتهی) اما در فارسی یک کلمه تلقی می‌شوند (شبه ساده) و در نقش «اسم» یا «صفت»

کاربرد دارند. در املاى این قبیل کلمات، رعایت رسم الخطّ عربى آنها لازم است. (۶) اصطلاحات علمى، فتنى، حقوقى، فلسفى و... فراوانى از کلمات دخیل عربى در زبان فارسى رواج دارد: سریع السیر، جدید الاحداث، کثیر الانتشار، مستجاب الدعوه، مرضى الطرفین، کامله الوداد، مختلف الأضلاع و... این کلمات نیز با «ال» نشان دار هستند و شبه ساده تلقى مى شوند.

فَعَالِيَت

از متن درس های ۱۲ تا ۱۹ کتاب های زبان و ادبیات (۳) املا بنویسید.

گروه کلمات برای املاى شماره سه

مَضِيف و مهمان سرا - منطق الطّير عطار - محرم حقیقت - حقّه زر - غمزه غمّازه -
 غازه و سرخاب - شتر جمّازه - نفّس ناطقه - حلاوتِ سخن - حجابِ ظلمانى - خُرد و
 بزرگ - مقولات و مفاهیم - ترجمه ابن مقفّع - خوش و تزه - متصدّد و مرغزار - طاعت و
 مطاوعت - رهایی و استخلاص - صواب و مصلحت - خرد و دها - قضای آسمانى - ورطه
 و مهلکه - معونت و مظاهرت - وقیعت و بدگویی - اهمال و سستی - سیادت و بزرگی -
 ثقت و اطمینان - سیرت و خصلت - سنت دیرینه - گسیختن و زایل شدن - لایتغیر و پایدار -
 ارابه زمان - شعله مهیب - مصون و محفوظ - خلافت و وصایت - غنا و قداست -
 صحیفه عالم - ودیعه مطمئن - تحفه الأحرار جامی - قالبِ نمادین - عرضه ده نهانی ها -
 روضه فیروزه فام - خُطواتِ متقارب - زیان دیده و غرامت زده - مکاس و چانه زدن -
 صرّه دینار - سستی و اهمال - ستایشگر و ثناگو - تذر و کشته - موضوعاتِ محوری -
 بقّ کرده و غمگین - جدی و مُصر - برخورد و تلاقی - چادر و مقنعه - صدای محزون -
 قدمت تاریخ - برق و صاعقه - حُسن تعلیل - اتراق و توقّف - استبعاد و دوری - غایت
 القُصوای مقصود - طیلسانِ آبی - وصله های رنگارنگ - متعینین و تُجار - عقربِ جرّاره -

مارِ غاشیه - داستانِ کتوپاترا - سوءِ هاضمه - طاقِ ضربی - خِضْرِ نبی - معبِدِ پانتئون .
 واژهٔ مستعمل - کلمهٔ مهمل - واقعیتِ عینی - تضادّ و تضامن - اُبّهت و شکوه -
 فرقهٔ ضالّه - عناوین و القاب - اجناس و امتعه - اطعمه و اشربه - صُور و سِیر - عُددِ بدن -
 مضایق و تنگناها - وقایع و سوانح - ضُعفا و اغنیا - قِلاع اسماعیلیّه - تُحف و هدایا -
 نوابع ریاضی - عواطف و احساسات - تأثیرگذار و تأثیرپذیر - وقار و طُمأنینه - بوی
 مطبوع - مقام متبوع - وهم آلود و سایه‌وش - ظلمانی و موحش - راقمِ سطور - بابِ الجَنّه
 قزوین - اقامت و سُکنا - بِالْمَرّه و یک باره - لامحاله و ناچار - شِگردها و لطایفِ الحِیل -
 تضادّ و تناقض - هبوط و صعود - ماهیِ قزل آلا - استشهاد محلی - فرزند صاحب فراست -
 قضای نماز - شعوزه و طامات - نرخ تصاعدی - عریضه و نامه - نطقِ عَرّا - قَسَمِ مغلظه -
 عربی فصیح - غَرّه و فریفته - اضطراب و بی‌حوصلگی - نشریّهٔ کثیرالانتشار - ابیات
 موقوف‌المعانی - مین بابِ مثال - به زودی و عن قریب - شخص مسلوب‌الاراده - لغایتِ
 خرداد - نمایندهٔ مرضی الطَّرَفین .

خودآزمایی

۱) از بین کلمات زیر، کلمه‌های دخیل عربی را شناسایی کنید و آنها را به تفکیک «نشان‌دار» و «بی‌نشان» بنویسید.

دارالحکومه، بین‌المللی، من‌البدوالی‌الختم، لغایت، عظیم‌الجثّه، قلیل‌البضاعه، سخاوتمند، مسلوب‌الاراده.

۲) «مع‌الوصف» و «مع‌الأسف» را مقایسه و معنی کنید.

۳) کدام گزینه در مورد کلمات «به‌ندرت»، «ندرتاً» و «بسیار کم» صحیح است؟ چرا؟

الف) باید فقط «بسیار کم» را به کار ببریم.

ب) باید فقط از «ندرتاً» استفاده کنیم.

ج) باید از «به‌ندرت» و «بسیار کم» استفاده کنیم.

د) می‌توانیم از هر سه کلمه به تناسب موقعیت کلمات قبل و بعد آنها استفاده کنیم.

۴) سه کلمهٔ مرکب از متن «اسفندیار در چشم پزشکی» پیدا کنید و بنویسید.